

ناسازگار باوری و اصل انتقال ضرورت

زینب ابوالقاسمی دهاقانی*

(نویسنده مسئول)

** محمد سعیدی مهر

چکیده

اصل انتقال ضرورت (*transfer of necessity*) (پیامد امری ضروری، خودش نیز ضروری است)، رکن استدلال پیامد (*consequent argument*) که باور به ناسازگاری اراده آزاد با تعیین علی (*determinism*) را موجه می‌کند؛ به حساب می‌آید. ثبات جریانات علی حاکم بر پدیده‌های طبیعی و گذشته اجتناب‌ناپذیر به ضمیمه اصل انتقال ضرورت ما را به این نتیجه می‌رساند که تمام رخداد‌های زمان حال از جمله آنچه رفتار اختیاری انسان می‌نامیم، متعین و اجتناب‌ناپذیرند. مقاله حاضر با توجه به نقش اصل انتقال ضرورت در ناسازگارباوری به بررسی این اصل می‌پردازد. به همین منظور ابتدا با تبیین تعیین‌انگاری به طرح استدلال پیامد می‌پردازیم. سپس با بررسی معنای مورد نظر ناسازگار باوران از ضرورت به سراغ اصل انتقال ضرورت می‌رویم و در نهایت نشان خواهیم داد که این اصل تا چه میزان در مقابل مثال‌های نقضی که به آن وارد می‌شود تاب می‌آورد و با چه تفسیری توان پاسخگویی داشته و مورد اعتناء است.

واژگان کلیدی: تعیین‌انگاری، اصل انتقال ضرورت، ناسازگار باوری، ضرورت فیزیکی،

اجتناب‌ناپذیری.

*. دکتری فلسفه دانشگاه تربیت مدرس، zeynababolghasemi@gmail.com

** دانشیار دانشگاه تربیت مدرس، saeedi@modares.ac.ir

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۳/۰۵؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۴/۰۹/۰۹]

مقدمه

پرسش از نسبت میان اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی فاعل (نظریه‌ای که بر اساس آن انسان در برابر انتخاب‌های آزاد خود مسئولیت اخلاقی دارد و باید پاسخگو باشد)، با ضرورت ناشی از تعیین علی افعال وی، همواره یکی از پرسش‌های اصلی در حوزه اختیار و آزادی انسان بوده است. در پاسخ به این پرسش بنیادین، دو نظریه رقیب شکل گرفته است: یکی باور به ناسازگاری اختیار و اراده آزاد انسان با ضرورت علی که «ناسازگاری» نامیده می‌شود؛ و دیگری باور به سازگاری این دو که «سازگاری» خوانده می‌شود.

البته به نظر می‌رسد که ما متناسب با تصویری که از خویش داریم (به عنوان موجودی متمایز از حیوانات که در انجام فعل و تصمیم‌گیری‌ها، پس از تأمل و بررسی‌هایی که انجام می‌دهیم؛ دست به انتخاب می‌زنیم)؛ بیشتر تمایل به قبول این فرض داریم که آزادی ما در انجام فعل با ضرورت علی و تعیین پیشین آن ناسازگار است. (Pink, 2004, 12). چنین می‌نماید که حتی عادی‌ترین انسان‌ها در تجربیات روزمره خود عادتاً ناسازگار باورند و به وجود نوعی تعارض میان آزادی و تعیین انگاری اعتقاد دارند. (Kane, 1999, 217)

اما فیلسوفان ناسازگار باور به صرف ادعای شهودی و وجدانی بودن این مسئله بسنده نکرده‌اند و چهار دهه اخیر شاهد بحثی قوی علیه دیدگاه سازگاری بوده است. استدلال موسوم به استدلال پیامد^۱ همواره به عنوان مهم‌ترین استدلال بر ناسازگاری در مرکز توجه فلاسفه ناسازگار باور قرار داشته و بیشترین نقادی‌ها نیز متوجه آن است.

صورت ساده این استدلال از این قرار است که: اگر تعیین علی درست باشد، افعال ما در واقع پیامد قوانین طبیعت و حوادث تحقق یافته در گذشته است. اما هیچ یک از حوادث گذشته و قوانین طبیعت متکی به ما و در حیطه کنترل ما نیست. بنابراین نتیجه حاصل از آنها که شامل رفتار ما در زمان حال نیز می‌شود، متکی به ما و در کنترل ما نخواهد بود.

رکن اصلی ناسازگار باوری که استدلال فوق نیز بر پایه آن بنا شده، اصل انتقال ضرورت^۲ است. هدف اصلی مقاله حاضر نیز پرداختن به این اصل است، اما فهم اصل انتقال ضرورت و نقش محوری آن پس از طی مقدماتی حاصل می‌شود که ابتدا باید به آنها پرداخت.

تعیین انگاری

در تعریف تعیین انگاری^۳ به تشریح دو مفهوم: «وضعیت کل جهان مادی در یک لحظه^۴» و «قوانین طبیعت^۵»، و نیز دو اصل: «ثبات گذشته^۶» و «ثبات قوانین طبیعت^۷» نیازمندیم.

وضعیت کل جهان مادی در یک لحظه: هر لحظه‌ای از زمان را که در نظر بگیریم جهان در وضعیت خاصی قرار دارد و اجزاء سازنده آن و روابط میان آنها از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که مختص به وضعیت جهان در آن لحظه است. به صورتی که اگر بتوانیم وضعیت جهان بالفعل را در آن

لحظه با گزاره‌ای بیان کنیم؛ صرفاً گزاره واحدی خواهیم داشت که بیانگر وضعیت ویژه جهان در آن لحظه و کاملاً منطبق بر آن است.^۶ همچنین به تناسب هر طریق ممکن دیگری نیز که بتوان برای جهان در لحظه‌ای خاص تصور کرد، گزاره دیگری خواهیم داشت که کاملاً منطبق بر آن و بیانگر وضعیتش خواهد بود و صدق چنین گزاره‌هایی منوط به تحقق بالفعل آن وضعیت ممکن در آن لحظه مورد نظر است.

شایان ذکر است که مقصود از وضعیت جهان و گزاره منطبق بر آن، یک امر صرفاً نظری و منفک از امور قابل مشاهده و محسوس نیست. لذا هر تغییر محسوس و قابل مشاهده‌ای که در اجزاء جهان ایجاد شود (مثلاً مایعی که گرم بوده، سرد شود و یا لباسی که آبی بوده، سفید شود) مستلزم تغییراتی در وضعیت و حالت جهان در آن لحظه خواهد بود و در نتیجه گزاره‌ای که کاملاً منطبق با آن و بیانگر وضعیتش باشد نیز متفاوت خواهد بود. (Inwagen, 1986, 58 ° 60)

اصل ثبات قانون طبیعت: آنچه را که در جهان طبیعی پیرامون ما در جریان است، می‌توانیم از یک نگاه به دو دسته تقسیم کنیم؛ دسته نخست اموری‌اند که همواره در موقعیت‌های مشابهی که پیش می‌آید به صورت دائم و لایتغیر برقرارند؛ و دسته دوم آنهایی که امکان تغییر و یا عدم استمرار آنها وجود دارد. حال اگر بخواهیم این امور را در قالب گزاره‌هایی بیان کنیم به تناسب وجود این دو دسته، گزاره‌های حاکی از آنها نیز قابل تقسیم به دو گروه خواهند بود. در بحث حاضر، آن دسته از گزاره‌هایی را که بیانگر واقعیات ثابت و لایتغیر حاکم بر جریانات طبیعی‌اند، «قانون طبیعت» می‌نامیم.

مفروض ما این است که قوانین طبیعت از انسان و دانش تجربی او مستقلند. به این معنا که حتی اگر انسانی وجود نداشته باشد یا علیرغم وجود انسان هیچ علمی نسبت به آنها نداشته باشد، باز هم این قوانین برقرارند. چرا که ما آنها را وضع نکرده‌ایم و ناشی از باورهای ما و شرایط فراهم شده توسط ما نیستند، بلکه از قانون کلی و عمومی علیت سرچشمه می‌گیرند. به همین دلیل نیز نقض و ابطال آنها در توان ما نیست. اگر این در دایره توانمندی‌های انسان باشد و صرفاً محتمل باشد که با انجام آزمایش‌های پیچیده و یا ساخت وسایلی فوق پیشرفته صحت گزاره‌ای را مخدوش کند؛ دیگر نمی‌توان آن گزاره را بیانگر یکی از قوانین طبیعت دانست. حتی اگر در واقع به علت کمبود امکانات و یا نقضی که در علم و دانش انسان وجود دارد موفق به انجام این کار نشده باشد. بر پایه این دیدگاه در باب قوانین طبیعت، محال است گزاره‌ی X به صورت هم زمان به گونه‌ای باشد که هم «X قانون طبیعت باشد» و هم «X کاذب باشد». (ibid, 61- 62 & Inwagen, 1982, 48-50)

ویژگی تغییرناپذیری قوانین طبیعت «اصل ثبات قوانین طبیعت» نامیده می‌شود. طبق این اصل اگر لازمه انجام فعلی توسط فاعل این باشد که برخی از قوانین طبیعت که بالفعل محقق هستند دیگر تحقق بالفعل نداشته باشند؛ فاعل نمی‌تواند آن فعل را انجام دهد. در واقع این اصل با توجه به جریانات علی حیطه خاصی را برای اراده آزاد و توانایی فاعل بر انجام فعلش ترسیم و از او امکان تخطی از آن فعل را سلب می‌کند.

در ادامه بحث نماد «L» را به عنوان نشانه گزاره مرکبی که از عطف تمام گزاره‌های بیانگر قوانین

طبیعت ساخته شده است به کار می‌بریم. همچنین «NL» نماد اصل ثبات قوانین طبیعت است و اینکه مجموعه قوانین هدایت‌گر طبیعت، خارج از حیطه دسترسی ماست و ما نمی‌توانیم هیچ کنترلی بر دامنه فعالیتشان داشته باشیم.

اصل ثبات گذشته: علاوه بر قوانین طبیعت، «گذشته» حوزه دیگری است که خارج از حیطه قدرت و توان اثرگذاری فاعل است. این واقعیت را که هیچ شخصی نمی‌تواند در زمان حال به صورتی عمل کند که لازمه‌اش این باشد که گذشته به گونه‌ای متفاوت از آنچه که واقعاً هست، باشد «اصل ثبات گذشته» می‌نامیم. ما فقط می‌توانیم در مورد زمان حال و آینده تصمیم‌گیری کنیم و هیچ انتخابی در مورد گذشته و امور خاصی که در آن است برای ما وجود ندارد. (Fischer, Raviza, 1995, 243-244)

پیش از این گفتیم وضعیت کل جهان به تناسب رخ دادن هر حادثه‌ای، دچار تغییراتی می‌شود و لذا گزاره مرکب منطبق بر آن نیز متغیر است. جهان در هر لحظه مفروضی که در نظر گرفته شود، با توجه به تغییرات آن لحظه در وضعیتی قرار دارد که در لحظه قبل که آن حادثه رخ نداده بود و در لحظه بعدی که حوادث دیگری رخ خواهد داد؛ در آن وضعیت نیست. در اینجا از نماد «PO» برای اشاره به وضعیت گذشته کل جهان، یعنی لحظه پیش از رخ دادن یک حادثه و ایجاد تغییرات ناشی از آن استفاده می‌کنیم. بیان نمادین اصل ثبات گذشته نیز به صورت «NPO» خواهد بود. «NPO» به ما می‌گوید فاعل از هیچ توان اثرگذاری و ایجاد تغییر نسبت به «PO» برخوردار نیست و «PO» خارج از حیطه کنترل اوست.

تعیین‌انگاری: طبق دیدگاه تعیین‌انگاری، تنها یک راه ممکن برای تکامل و پیشروی جهان در طول زمان وجود دارد. به عبارتی آینده هیچ امکان مبهمی در بطن خود پنهان نکرده و همه آنچه که رخ خواهد داد کاملاً از پیش متعین و قطعی است. (ibid, 244 & Fischer, 1995, 9 & O'connor, 1986, 65 & Inwagen, 2000, 3)

بر پایه تعیین‌انگاری، وضعیت کل جهان در هر لحظه‌ای از لحظات زمان توسط مجموعه‌ای متشکل از تمام قوانین حاکم بر طبیعت به صورتی هدایت می‌شود که مستلزم تحقق تک‌تک رخدادهایی است که در زمان بعد، به وجود می‌آید. به عبارتی جهان با تمام اجزاء ریز و درشتش در این لحظه، فقط و فقط همان است که هست و نمی‌تواند به صورت دیگری باشد.

اینجا درست همان نقطه‌ای است که اندیشه «ناسازگاری» تعیین‌انگاری علی با انتخاب و اراده آزاد انسان، زاییده می‌شود. زیرا برخلاف تصویری که انسان از خودش به عنوان موجودی انتخاب‌گر و تأثیرگذار بر رفتارهایش دارد، اگر بتوانیم اطلاعات جامعی از گذشته و قوانین حاکم بر طبیعت را در اختیار ذهنی برخوردار از توان تحلیل فوق‌العاده قرار دهیم؛ هر آنچه که در آینده رخ خواهد داد از جمله رفتار انسان، برای او قابل پیش‌بینی خواهد بود. بر پایه تعیین‌انگاری، انسان نه تنها در تغییرات بدنی خود و اموری مانند رشد کردن، تپش قلب، ترشحات غددی و اموری از این دست تحت کنترل جریان‌های طبیعی است؛ بلکه حتی در افکار، احساسات، مقاصد، نیات و تصمیم‌گیری‌های خود نیز این‌گونه است و در هر لحظه‌ای دقیقاً همان است که از پیش متعین شده که باید باشد و همان رفتاری را دارد که با توجه به

مجموعه شرایط فیزیکی و عصبی او و همین‌طور شرایط محیطی و گذشته‌اش (حتی گذشته پیش از تولدش) و قوانین طبیعی حاکم بر هر یک از این امور از پیش انتظار آن می‌رود. به دیگر سخن، تعیین‌انگاری به این معناست که هنگام انجام هیچ فعلی نمی‌توان چندین گزینه بدیل و به یک اندازه ممکن و محتمل الوقوع برای فاعل در نظر گرفت که علیرغم آنچه تا کنون اتفاق افتاده و همچنین قوانین حاکم بر طبیعت، تحقق هیچ کدام متعین و ضروری نباشد و تنها کنترل آزادانه فاعل با عملکرد مستقش تعیین‌کننده این باشد که کدام یک انجام شود.

استدلال پیامد

پیش از این اشاره کردیم که استدلال پیامد به دنبال بیان این است که پیامد منطقی تعیین‌انگاری این خواهد بود که هیچ انسانی در هیچ موردی قدرت انتخاب‌گری نداشته باشد. این استدلال بر پذیرش مفروضاتی بنا شده است که از این قرارند:

۱. تعیین‌انگاری دیدگاه درستی است.
۲. اصل ثبات قوانین طبیعت برقرار است. (NL)
۳. اصل ثبات گذشته برقرار است. (NP0)
۴. قاعده معتبر است. یعنی این قاعده که:

$$\square p \vdash Np$$

۵. قاعده β معتبر است. یعنی این قاعده که:

$$Np, N(p \supset q) \vdash Np$$

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود مفروضات پیشگفته مشتمل بر چند عملگر موجه^۸ اند که بر روی گزاره عمل می‌کنند. یکی از این عملگرها «N» است. N را در یک بیان ابتدایی می‌توانیم به اجتناب‌ناپذیری^۹ ناشی از ضرورت فیزیکی معنا کنیم. و عملگر دیگر «□» است که بیانگر ضرورت عام منطقی^{۱۰} است. در اینجا نماد «p» صرفاً نشانگر هر گزاره صادقی است و می‌توان به جای آن هر گزاره صادقی را که در مورد یکی از رخدادهای زمان حال و یا آینده است، از جمله رفتارهای انسانها قرار داد. در ادامه ابتدا استدلال پیامد را که مبتنی بر مفروضات بالاست ذکر می‌شود و سپس به تفصیل پرداخته می‌شود به معنای عملگر N، قاعده β ، و قاعده β که همان اصل انتقال ضرورت است. اصل استدلال به شرح زیر است:

$$۱. \square ((P0 \& L) \supset p) \text{ (بیان تعیین‌انگاری)}$$

$$۲. \square (P0 \supset (L \supset p))$$

(از مقدمه اول، منطق گزاره‌ای و منطق موجهات ابتدایی به دست می‌آید)

$$۳. N (P0 \supset (L \supset p))$$

(از مقدمه دوم و قاعده β به دست می‌آید)

4. NP0 (اصل ثبات گذشته که قضیه مفروض ماست)
 5. N (L \supset p) (از مقدمه سه و چهار و اصل انتقال به دست می‌آید)
 6. NL (اصل ثبات قوانین طبیعت که قضیه مفروض ماست)
 7. Np (از مقدمه پنج و شش و اصل انتقال به دست می‌آید)
- (Inwagen, 1986, 93 ° 96)

نتیجه این استدلال مؤید ناسازگاری اراده آزاد در انسان با نظریه تعیین‌انگاری است. به جای p هر گزاره صادقی را در مورد رفتارها و انتخاب‌های فاعل قرار دهیم، او هیچ انتخابی برای آنکه عدم p را محقق کند و به عبارتی از آن انتخاب و یا رفتار ممانعت کند، هرگز نداشته و نخواهد داشت. زیرا گذشته ضرورتاً ثابت است و گریز ناپذیر و همین‌طور قوانین حاکم بر طبیعت ضرورتاً اجتناب ناپذیر و خارج از حیطه کنترل انسان هستند. طبق اصل انتقال ضرورت یا همان قاعده β ، نتیجه و پیامد این دو امر گریز ناپذیر و ضروری، یعنی آنچه در حال و آینده رخ می‌دهد نیز ضروری و گریز ناپذیر خواهد بود.

عملگر N

در قاعده α از دو عملگر متفاوت استفاده شده است. عملگر N و عملگر \square که نشانگر ضرورت منطقی است. در این بخش به معنای عملگر N و تفاوت آن با ضرورت منطقی می‌پردازیم. ^{۱۱}مقدمتاً ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که در ادبیات رایج بحث از ناسازگاری باوری، اجتناب‌پذیری یک گزاره برای فاعل مفروض، در قالب این گزاره بیان می‌شود: «فاعل S می‌تواند گزاره p (قضیه‌ای که بیان‌گر یک واقعیت است) را کاذب گرداند». به عبارتی گزاره صادق p اجتناب‌پذیر است، چون توصیف‌کننده شرایطی است که فاعل S در زمان T می‌تواند با کاری که انجام می‌دهد، مانع تحقق آن شرایط شود. اما اگر S فاقد چنین کنترلی بر روی شرایط باشد و این خارج از حیطه توانایی‌های او باشد که مانع تحقق p شود، در این صورت «p در زمان T برای S اجتناب ناپذیر است و نمی‌تواند آن را کاذب گرداند».

اینواگن^{۱۲} NP را به این معنا می‌داند که p در وضعیتی باشد که از حیطه اختیار و اراده آزاد انسان و آنچه در مورد آن انتخاب دارد، خارج باشد. NP یعنی «گزاره p صادق است و هیچ کس انتخابی در مورد p ندارد و هیچ گاه نداشته است». انتخاب داشتن در مورد p نیز به این معناست که هر چند p گزاره‌ای صادق است اما فاعل بتواند آن را به گزاره‌ای کاذب تبدیل کند. یا به عبارت دیگر، p گزاره‌ای اجتناب ناپذیر برای فاعل نباشد. (ibid, 96-97)

اکانر^{۱۳} نیز NP را در معنایی مشابه با اینواگن لحاظ می‌کند و عملگر N را به معنای عدم وجود توانایی بالقوه فاعل بر کنترل فعل، می‌داند. از نظر او NP به این معناست که p در وضعیتی باشد که از حیطه توانایی تأثیرگذاری فاعل خارج باشد. بنابراین NP یعنی «گزاره p صادق است و در دایره توان و قدرت هیچ کس نیست که در هیچ زمانی p را تبدیل به $\sim p$ کند». (O'Connor, 1993, 204)

او حداقل معنای مورد نیاز از توانایی فاعل در محقق کردن p و یا اجتناب از آن را این می‌داند که «برای فاعل ممکن باشد به صورتی عمل کند که تحقق p محتمل باشد و همین‌طور برایش ممکن باشد به صورتی عمل کند که عدم تحقق p ($\sim p$) محتمل باشد.» البته معلوم است که فاعل اگر در این معنای حداقلی و بالقوه ناتوان از تحقق p و یا $\sim p$ باشد در معنای عمومی‌تر و با توجه به مجموعه شرایط محیطی و شناخت و مهارت‌هایی که دارد نیز قطعاً ناتوان خواهد بود. (O' Connor, 2000, 12-14)

ژینت^{۱۴} برخلاف تعابیر اکانر و اینواگن که دو متغیر S (فاعل) و T (زمان) در آنها حذف است، این متغیرها را به صورت تعمیم یافته به کار می‌برد تا Np شامل همه فاعل‌ها و همه زمان‌ها شود. از نظر او Np به این معناست که: «گزاره p صادق است و به ازاء هر S و هر T ‌ای که در نظر بگیریم، در دایره قدرت S نیست که در زمان T ، p را تبدیل به $\sim p$ کند.» (Ginet, 1983, 391-393)

در تعبیر ژینت نوعی علیت نهفته شده است و از این لحاظ نیز با معنای مورد نظر اکانر و اینواگن متفاوت است. از نظر او هنگامی p اجتناب‌ناپذیر است و به عبارتی Np را داریم که فاعل نسبت به تحقق حوادث و وضعیت‌هایی که در کذب و یا صدق گزاره p موثرند، هیچ نقش علی‌ای نداشته باشد. حال چه به واسطه علیت تام خود و یا مشارکت علی داشتن. بنابراین معنای اینکه p برای فاعل غیرضروری و اجتناب‌پذیر است از این قرار خواهد بود که «فاعل S حتی اگر علت تام نباشد، حداقل مشارکت علی خواهد داشت در آنچه که علت است برای تحقق p » (Vihelin, 1988, 228)

با دقت در تعاریفی که در مورد Np آوردیم، می‌بینیم که ناسازگارباوران تعاریفی از N ارائه می‌کنند که به نوعی مستلزم صدق p است و از این طریق شباهت عملگر N را به ضرورت منطقی حفظ می‌کنند. اما آنچه که آنها با N نشان می‌دهند و با فرض تعیین‌انگاری به انتقال آن نظر دارند، از نوع ضرورت منطقی نیست بلکه از ضرورت فیزیکی^{۱۵} طبیعت سرچشمه گرفته است. هر چند که متون ناسازگارباوران و آنچه در توضیح عملگر N در استدلال پیامد می‌آورند به این نکته تاکید و تصریح ندارد، اما به نظر می‌آید فهم درست از عملگر N و اینکه اصل β ، اصل انتقال ضرورت باشد؛ منوط به این است که N را نمادی برای ضرورت فیزیکی بدانیم.

گزاره دارای ضرورت فیزیکی حداقل در دو وجه اصلی، مشابه گزاره دارای ضرورت منطقی است. نخست آنکه گزاره دارای ضرورت فیزیکی همچون گزاره دارای ضرورت منطقی، گزاره‌ای صادق است. دوم اینکه اگر گزاره شرطیه‌ای منطقیاً ضروری بوده و مقدم آن نیز از ضرورت منطقی برخوردار باشد؛ تالی آن نیز منطقیاً ضروری است. و به همین صورت نیز اگر گزاره شرطیه‌ای ضرورت فیزیکی داشته و مقدم آن نیز خودش ضرورت فیزیکی داشته باشد؛ تالی آن نیز به ضرورت فیزیکی تحقق می‌یابد. (Chisholm, 1976, 61) مورد مشابهت دوم همان اصل انتقال ضرورت است که هم در ضرورت منطقی صادق است و هم در ضرورت فیزیکی (طبیعی).

تفاوت این دو نوع ضرورت در آن است که نفی گزاره‌ای که از ضرورت منطقی برخوردار باشد، مستلزم تناقض است و در نتیجه چنین گزاره‌ای در تمام جهان‌های ممکن صادق است. اما در مورد ضرورت

فیزیکی (طبیعی) اینگونه نیست و گزاره‌ای که ضرورت فیزیکی داشته باشد می‌تواند فقط در جهان بالفعل صادق و نه در هیچ جهان دیگری صادق باشد. برای مثال ما قطعاً در مورد انسانی که سرش از تنش جدا شده خواهیم گفت محال است بتواند به زندگی ادامه دهد. اما چون زندگی بدون سر مشتمل بر هیچ ضرورت و یا امتناع^{۱۶} منطقی‌ای نیست، و به عبارتی چون «زندگی بدون سر» عبارتی خود متناقض نیست، باید گفت این منطقاً غیرممکن نیست که انسان بدون سر بتواند به زندگی ادامه دهد. اما هیچ کس از این عدم ضرورت منطقی قصد انکار این امر واضح را ندارد که انسان نمی‌تواند در شرایطی که سر ندارد زندگی کند. به همین ترتیب کسی که در انکار تعیین‌انگاری می‌گوید که مثلاً در شرایط خاصی که اکنون پیش آمده او می‌تواند دو نوع حرکت بدنی متفاوت داشته باشد و این طور نیست که شرایط پیشین حرکت بدنی خاصی را برای او ضروری و متعین کرده باشد؛ در واقع تأکیدش بر این است که این منطقاً ممکن است و مشتمل بر هیچ تناقضی نیست که حرکت دیگری نیز داشته باشد و این یک ادعای بدیهی است. (Taylor, 1983, 40)

بنابراین آنچه به ضرورت فیزیکی صادق است، در جهان بالفعل «خارج از حیطه قدرت انتخاب‌گری و توانایی کنترل و تأثیرگذاری فاعل است» و یا به عبارتی برای فاعل «اجتناب‌ناپذیر» است، و این همان معنایی است که معمولاً ناسازگارباوران با عملگر N نشان می‌دهند، اما عملگر N در واقع نمادی است برای نشان دادن ضرورت فیزیکی و عملگر □ نماد ضرورت منطقی است. با توجه به همین نکته قاعده پیش فرض بدیهی استدلال بر ناسازگارباوری است به این معنا خواهد بود که هر آنچه از ضرورت منطقی برخوردار باشد از ضرورت فیزیکی نیز برخوردار خواهد بود و خارج از حیطه قدرت و توان تأثیرگذاری فاعل در جهان بالفعل است و لذا او در موردش هیچ انتخابی نداشته و ندارد و نمی‌تواند از آن ممانعت کند. اما حالت عکس آن صادق نیست و ممکن است که امری علیرغم ضرورت فیزیکی و خارج از دسترس بودنش در جهان بالفعل از هیچ ضرورت منطقی‌ای برخوردار نباشد و منطقاً قابل نفی و انکار باشد.

قوانین طبیعت با توجه به ضرورت علی حاکم بر جریان‌ات طبیعی از ضرورت فیزیکی برخوردارند. حوادث گذشته نیز هرچه که باشند، اکنون نمی‌توانیم به طریقی بر واقعیت داشتن آنها تأثیر بگذاریم و برای ما اجتناب‌ناپذیرند. در مورد آنها نه هیچ توانایی و یا قدرت انتخاب‌گری داریم و نه از تأثیرگذاری علی برخورداریم. لذا عملگر N بر سر گزاره «حافظ محمد پاشا سردار عثمانی در ششم شوال سال ۱۰۳۳ هجری قمری از شاه عباس صفوی شکست خورد» و یا بر سر این گزاره که «آب در دمای صد درجه به جوش می‌آید»، به این معناست که آنها از ضرورت فیزیکی برخوردارند و به هیچ طریقی نمی‌توان بر صدق این گزاره‌ها تأثیر گذاشت و هر کاری که انجام دهیم باز هم بر صدق خود باقی و خارج از حیطه اثر بخشی ما هستند.

حال با توجه به معنای ضرورت فیزیکی که توسط عملگر N نشان داده می‌شود؛ به نظر می‌رسد که می‌توان اصل انتقال ضرورت را در استدلال بر ناسازگارباوری، «اصل انتقال عدم قدرت و توانایی» و یا «اصل انتقال اجتناب‌ناپذیری» نیز بنامیم. زیرا در واقع عدم قدرت و توانایی فاعل بر کنترل مقدماتی که

به حوادث زمان حال می‌انجامد، یعنی همان قوانین طبیعت که از ضرورت فیزیکی برخوردار است و وضعیت جهان در گذشته، عدم قدرت کنترل او بر نتیجه حاصل از آنها را که مشتمل بر فعل انسان نیز است، به دنبال می‌آورد. در مقاله حاضر همانند ادبیات رایج در ناسازگارباوری، هر جا که بحث از اجتناب‌ناپذیری امری برای فاعل و خروج آن امر از حیطة قدرت تأثیرگذاری و کنترل فاعل باشد، ضرورت فیزیکی مورد نظر است.

اصل انتقال اجتناب‌ناپذیری (قاعدهٔ بتا)

همان‌طور که پیش از این گفته شد استدلال‌های ناسازگارباوران بر مدعای خود، در اکثر موارد با تأکید بر نوعی انتقال ضرورت و اجتناب‌ناپذیری از گزاره‌ای به گزارهٔ دیگر همراه است. آنها انتقال ضرورت و اجتناب‌ناپذیری را به عنوان یک اصل در نظر می‌گیرند و آن را در قالب قاعدهٔ β بیان می‌کنند.

طبق این قاعده اگر چیزی دارای وصف اجتناب‌ناپذیری و ضرورت (فیزیکی) باشد و میان این چیز و امر دیگری یک ارتباط لاینفک و جدانشدنی وجود داشته باشد؛ در این صورت با نظر به نوع ارتباط و پیوندی که میان آنها وجود دارد، ویژگی اجتناب‌ناپذیری و ضرورت از اولی به دومی منتقل می‌شود و مورد دوم نیز به تبع مورد نخست، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. (O' Connor, 2000, 7 & Fischer, 1995, 8, 2)

قاعدهٔ β می‌گوید اجتناب‌ناپذیری از مقدمات به نتیجه منتقل می‌شود. یعنی آنچه که نتیجه و پیامد چیزی اجتناب‌ناپذیر است؛ خودش نیز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. اصل انتقال اجتناب‌ناپذیری در واقع موردی از اصل «بستار»^{۱۷} است. طبق این اصل مقدمات پیشونددار^{۱۸} ما را به یک نتیجه پیشونددار می‌رسانند. بر این اساس، اگر شما مجموعه‌ای از مقدمات را که منطقیاً به نتیجهٔ خاصی دلالت دارند در نظر بگیرید و عملگر N را به عنوان یک پیشوند به هر یک از مقدمات اضافه کنید و همهٔ آنها را محصور و مقید به این قید کنید؛ به دنبال آنها عملگر N منطقیاً بر سر نتیجه نیز اضافه خواهد شد و آن را نیز مقید به این قید می‌کند. (Suster, 2004, 46)

برخی نیز دلیل موجه دانستن قاعده β را پیوند آن با قانون موجهه‌ای^{۱۹} می‌دانند که عموماً مورد پذیرش است. از این قرار که: «آنچه نتیجه و پیامد یک ضرورت و الزام است، خودش نیز ضروری و لازم است.» (Kapitan, 2001, 5-6)

اما می‌توان گفت که حتی این قاعده نیز موردی از اصل بستار است؛ زیرا طبق اصل بستار اگر همهٔ مقدمات مقید به ضرورت و الزام باشند، نتیجه نیز به دنبال آنها مقید به این قید خواهد بود و بالضروره صادق است.

ژینت و اینواگن به عنوان دو فیلسوف اصلی‌ای که طلابه‌داران معاصر استدلال بر ناسازگار باوری هستند، نقطهٔ اتکاء استدلال‌های خود را «اصل انتقال اجتناب‌ناپذیری» قرار می‌دهند. اهمیت این اصل

تا جایی است که از نظر اینواگن «اگر کسی β را نپذیرد، نمی‌تواند هیچ دلیلی بر ناسازگار باور بودن داشته باشد.» (Inwagen, 1995, 224)

طرفداران β مدعی‌اند که دریافت شهودی انسان، اعتبار آن را تصدیق می‌کند. اما شهودی بودنش را دلیل کافی‌ای برای پذیرش عمومی آن نمی‌دانند و می‌پذیرند که ممکن است فردی منکر این دریافت شهودی شود. لذا ژینت و اینواگن به عنوان دلیل بر این تأکید می‌کنند که هیچ موردی از قاعده β را سراغ ندارند که با مقدمات و قضایای صحیح به نتیجه‌ای غلط و کاذب رسیده باشد. مخالفین این قاعده نیز در مقام ابطال آن سعی بر ارائه مثال‌هایی نموده‌اند که نشان می‌دهد β از مقدمات صحیح ما را به نتیجه‌ای کاذب می‌رساند.

سیر تکامل و اصلاح اصل انتقال اجتناب‌ناپذیری (قاعده β)

برخلاف ادعای طرفداران قاعده β بر اینکه هیچ موردی از این قاعده را نمی‌توان یافت که با مقدمات صادق به نتیجه کاذب برسد؛ برخی فیلسوفان مثال‌های نقض فراوانی از این قاعده را نشان داده‌اند که با مقدمات صحیح به نتیجه‌ای کذب و باطل منجر شده است. البته این مثال‌های نقض هیچ‌کدام سبب نشده که حامیان این قاعده از حمایت خود انصراف دهند. بلکه هر مثال نقضی به نوبه خود موجب اصلاحاتی در β شده تا همچنان صادق بماند و در مقابل مثال‌های نقض وارد شده بر آن ایمن باشد. درواقع به نحوی قاعده β را تکامل بخشیده و به دوام آن کمک کرده‌اند. در ادامه به بخشی از اصلی‌ترین و مشهورترین مثال‌های نقض β می‌پردازیم و نشان خواهیم داد که ناسازگارباوران در مقابل این مثال‌های نقض چه تمهیداتی برای دفاع از β اندیشیده‌اند.

مثال نقض مک کی^{۲۰} و جانسون^{۲۱}

برخی از مثال‌های نقض β مبتنی بر انکار اصل انباشتگی و تراکم^{۲۲} است. یعنی این اصل که:

$$NA \ \& \ NB \ \supset \ N(A \ \& \ B)$$

مثال‌های نقض از این نوع ابتدا توسط اسلوت^{۲۳} طرح شد و سپس به صورت نظام‌مندی توسط مک کی و جانسون بسط داده شدند. آنها با مثال‌های نقضی عدم اعتبار اصل انباشتگی و تراکم را نشان دادند و به دنبال آن عدم اعتبار قاعده β را نتیجه گرفتند. بر پایه اصل انباشتگی اگر A اجتناب‌ناپذیر و B نیز اجتناب‌ناپذیر باشد، گزاره عطفیه‌ای که حاکی از عطف این دو است نیز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و لذا در حیطة قدرت و توان فاعل نیست که بتواند آن را تبدیل به گزاره‌ای کاذب کند. اکابر اصل انتقال ضرورت را با توسل به اصل تراکم و انباشتگی این‌طور اثبات می‌کنند:

1. Np قضیه مفروض
2. N (p \supset q) قضیه مفروض

3. $N(p \& (p \supset q))$ از مقدمه اول و دوم و اصل انباشتگی و تراکم
4. $\square \{ [p \& (p \supset q)] \supset q \}$ قاعدة وضع مقدم
- $\therefore Nq$ از مقدمه سه و چهار و قاعدة بستار استلزام منطقی^{۲۴}
- (O'Connor, 2000, 11)

برای ملاحظه چگونگی نقض اعتبار این استدلال سگه‌ای را فرض کنید که دیروز در توان و قوه من بوده که به هوا پرتابش کنم ولی پرتابش نکرده‌ام. این را هم فرض کنید که اگر من آن را پرتاب می‌کردم هیچ انتخابی در این مورد نداشتم که سگه از سمت روی آن فرود آید و یا پشت آن. با توجه به شرایط مفروض می‌توانیم عملگر N را که بیانگر اجتناب‌ناپذیر بودن و عدم احاطه قدرت و توانایی فاعل بر تغییر چیزی است بر سر این گزاره آورد که «دیروز سگه از سمت روی آن فرود نیامد» و همچنین «دیروز سگه از سمت پشت آن فرود نیامد» چرا که اصلاً هیچ سگه‌ای پرتاب نشد و در حال حاضر گذشته امری غیر قابل تغییر و خارج از حیطه اثرگذاری من است. اما آیا طبق اصل انباشتگی بر سر گزاره عطفی این دو که عبارت است از «سگه دیروز از سمت روی آن فرود نیامد و سگه از سمت پشت آن فرود نیامد» نیز می‌توان عملگر N را آورد؟ پاسخ منفی است. این گزاره برای من اجتناب‌پذیر است و می‌توانم از صدق آن ممانعت به عمل آورم. زیرا طبق شرایط مفروض، دیروز من این قدرت را داشته‌ام که سگه را پرتاب کنم و اگر آن را پرتاب می‌کردم؛ بالاخره یا از سمت روی آن و یا پشت آن فرود می‌آمد. لذا این گزاره عطفی با عملگر N که بر سر آن آمده، غلط است و ما می‌توانیم از آن اجتناب کنیم. هرچند که با توجه به مفروضات ما، دو طرفی که به هم عطف شده‌اند صادقند و به صورت جدا جدا، اجتناب‌ناپذیر. (McKay, T. and D. Johnson, 1996, 113-122)

مثال نقض ویدرکر^{۲۵} و اصلاحیه او بر β

یکی دیگر از مثال‌های نقض بسیار مشهور بر β توسط ویدرکر طرح شده است. البته او پس از نقض این قاعده با مثال خود، صورتی اصلاح شده از β نیز ارائه می‌کند که در مقابل این مثال نقض پاسخ‌گو است.

فرض کنید تنها یک فاعل وجود دارد به نام سام. او مقدار اندکی رادیوم دارد که گاه اجزاء ریز درون اتمی از آن تشعشع می‌یابد. اما این که رادیوم ذراتی را در زمان خاص T ساطع کند یا خیر، یک امر نامتعین^{۲۶} است و لذا نمی‌توان پیش از تشعشعی که در زمان خاص T رخ می‌دهد به صورت قطعی بگوییم که در فلان زمان خاص، ذرات ریزی از این رادیوم متشعشع می‌شود یا خیر. این را هم فرض کنید که سام در مورد این که رادیوم را در زمان پیش از T از بین ببرد انتخاب داشته است و او در آن زمان رادیوم خود را از بین برده است. به همین دلیل نیز مطمئن است که رادیوم هیچ ذره‌ای را در زمان T از خود ساطع نمی‌کند چرا که اصلاً هیچ رادیومی وجود ندارد.

حال با توجه به شرایط مفروض اگر نماد R اشاره داشته باشد به این که «رادیوم هیچ ذره‌ای را در زمان T ساطع نمی‌کند» و نماد S به این گزاره که «سام رادیوم را پیش از زمان T تباه کرده است»؛ ما این مثال را از قاعده β خواهیم داشت:

$$NR, N(R \supset S) \quad NS$$

مقدمه دوم این استدلال در صورتی باطل خواهد بود که سام بتواند کاری را انجام دهد که عطفی (R) این مورد قدرت و اختیار دارد) و در همین حالت رادیوم هیچ ذره‌ای را در زمان T ساطع نکند. اما طبق فرض، تشعشع ذرات در صورت وجود رادیوم، امری نامتعیین و خارج از حیطه قدرت و کنترل سام است. لذا او نمی‌تواند این عطفی را محقق کند و نتیجه آنکه مقدمه دوم استدلال، صحیح است.

مقدمه اول نیز با توجه به شرایط مفروض، صحیح است. اما نتیجه‌گیری حاصل از آن یعنی NS صحیح نیست، زیرا طبق شرایط مفروض S در حیطه قدرت و کنترل سام است و او می‌تواند پیش از زمان T از تباه کردن رادیوم ممانعت کند.

در اینجا ما از مقدماتی که طبق شرایط مفروض صحیح است، به نتیجه‌ای غلط می‌رسیم و این شاهدهی است بر بی‌اعتباری β و نشان می‌دهد که در ساختار این اصل، نقضی وجود دارد.

ویدرکر در ادامه با ایجاد تغییراتی β_2 را ارائه می‌کند که از نظر او به مراتب از β در مقابل انتقادات آسیب‌ناپذیرتر و به وضوح معتبر است. β_2 از این قرار است:

$$\beta_2: Np, (p \supset q) \quad Nq$$

(Widerker, 1987, 41)

ویدرکر مقدمه دوم ما را قوی‌تر کرده و عملگر را جایگزین عملگر N می‌کند. در β_2 هرچند که $(p \supset q)$ اجتناب‌ناپذیر است، اما آنچه موجب اجتناب‌ناپذیری آن می‌شود یک ضرورت منطقی است. بنابراین دیگر نمی‌توان هر امر صرفاً اجتناب‌ناپذیری را به جای مقدمه دوم آورد (همانند مثال خود ویدرکر). بلکه قاعده ما فقط در صورتی جاری است که رابطه اجتناب‌ناپذیر موجود در مقدمه دوم از ضرورت منطقی برخوردار باشد. بنابراین با توجه به توصیف کامل جهان در لحظه پیش از زمان T و مجموعه قوانین طبیعی‌ای که در این جهان صادق است، مفاد گزاره q یعنی اینکه «فاعل S فعل الف را در زمان T انجام داد»، از یک ضرورت منطقی برخوردار خواهد بود.

β_2 هر چند در مقابل مثال‌های نقضی که توسط خود ویدرکر طرح می‌شود پاسخ‌گو است، اما می‌توان با مثال‌های نقض دیگری آن را نیز از اعتبار ساقط کرد. لذا برای بازسازی استدلال بر ناسازگار باوری کافی نیست و همچنان باید به دنبال جایگزینی برای آن بود.

مثال نقض زاگزبسی^{۲۷} بر β_2

زاگزبسی با ذکر مثال نقضی نشان می‌دهد ویدر کر قلب مشکل را نشانه نگرفته و راه حل او در همه موارد پاسخ‌گو نیست.

فرض کنیم که تام آزادانه تصمیم می‌گیرد در مدت زمانی که منتظر است دوستش از ساختمانی در آن دست خیابان بیرون آید، به دیواری تکیه دهد. بی اطلاع از اینکه با تکیه شانه‌اش به آجر خاصی از دیوار، زنجیره‌ای از حوادث را فعال خواهد کرد که در نهایت منجر به انفجار بمبی مهیب در همان ساختمانی می‌شود که دوستش در آن ساکن است.

از آنجایی که طبق نظریه تعیین علی، رخ دادن هر حادثه‌ای پیامد ضروری و متعین حوادث پیشین است؛ در شرایط مفروض رخ دادن حادثه انفجار بمب در زمان T_2 پیامد و نتیجه ضروری این است که آجر در زمان T_1 فشار داده شود.

حال اگر در شرایط مفروض فوق این نمادها را در نظر بگیریم:
C: عطف قوانین طبیعت.

P: حصول مجموعه وضعیت‌ها و شرایط علی‌ای که انفجار بمب منوط به آنها و مقارن با آنهاست؛ از جمله فشار دادن آجر که در زمان T_1 توسط تام انجام شد. (طبق نظریه ضرورت و تعیین علی در شرایطی که C و P حاصل باشد «منطقاً» ضروری است که بمب در T_2 منفجر شود.)

q: آجر در زمان T_1 فشار داده شده است.

S: فاعل

T: زمان پیش از انفجار بمب (T_1)

مورد نقض زیر را بر β_2 خواهیم داشت:

$$N(P\&C), ((P\&C) \supset q) \vdash Nq$$

ضرورت منطقی‌ای که در این مثال برای مقدمه دوم طرح شده با توجه به مفروضات ما درست است. بمب در زمان T_2 تنها در صورتی منفجر می‌شود که انفجار آن مغایر با قوانین حاکم بر طبیعت نباشد و شرایط علی لازم برای انفجار آن از جمله اینکه آجر در زمان T_1 فشار داده شود نیز حاصل باشد. اما اجتناب‌ناپذیر بودن مقدمه اول یعنی عطف (P&C) چه طور؟ یکی از شرایط علی لازم برای انفجار بمب، فشار داده شدن آجر است که با تکیه دادن تام به دیوار حاصل شد. حال آیا در آن لحظه خاص این در حیطه قدرت و توان تام نیست که به آن آجر خاص تکیه ندهد و لذا موجب تحقق $\sim P$ شود و در نهایت موجب بطلان $N(P\&C)$ پاسخ مثبت است. تام ناخودآگاه موجب فعال شدن زنجیره‌ای از حوادث شده است اما اگر او می‌دانست تکیه دادنش به دیوار موجب فعال شدن زنجیره‌ای از حوادث می‌شود که در نهایت بمبی را منفجر خواهد کرد، این احتمال وجود داشت که از انجام عمل خود ممانعت کند. لذا $\sim P$ در دایره توان و قوه تام است و عطف (P&C) یک امر اجتناب‌ناپذیر به حساب نمی‌آید که فاعل نتواند آن را به گزاره‌ای کاذب و باطل تبدیل کند.

در اینجا هر چند که به درستی از عملگر □ در مقدمه دوم استفاده کردیم باز هم مثالی داریم که در آن قاعده β_2 پاسخ‌گو نبوده و نقض می‌شود. (Zagzebski, 1991, 165-168)

پاسخ اکابر به مثال‌های نقض β

اختلاف نظر در مورد صورت درست β و مثال‌های نقضی که بر آن وارد شده، همگی ناشی از تکیه بر روی معانی مختلف از ضرورت است. برای مثال در صورت اولیه قاعده β که توسط اینواگن به کار گرفته می‌شود، بر ضرورت وجود قوه و توان^{۲۸} فاعل بر کنترل فعل و انتخاب‌گری تأکید می‌شود؛ در صورت اصلاح‌شده آن تأکید ویدرکر بر ضرورت منطقی است؛ و زاگزبسکی در مثال نقض خود به ضرورت علی^{۲۹} توجه دارد.

ولی ما به تبیینی واحد و مشتمل بر انواع ضرورت‌ها نیازمندیم و β در صورتی می‌تواند مشتمل بر انواع ضرورت‌ها باشد که بتوان صحت آن را با همین عملگر N که حداقل معنای مشترک میان انواع ضرورت‌هاست، حفظ کرد. اهتمام اکابر دقیقاً به همین است و در مقام دفاع از β سعی می‌کند راه حلی ارائه کند تا اصل انتقال ضرورت شامل انواع ضرورت‌ها باشد و در نتیجه در مقابل همه مثال‌های نقضی که بر آن وارد شده، پاسخ‌گو باشد.

اکابر ما را به این نکته توجه می‌دهد که وجه مشترک مثال‌های نقضی که پیش از این آمد، طریقه خاص چینش امور در آنهاست. در همه آنها گزاره مطابق با q در زمانی پیش از آنکه گزاره مطابق با p صادق باشد، صادقند.

همان‌طور که پیش از این گفتیم p نشانگر هر گزاره صادقی است و می‌توان به جای آن هر گزاره صادقی را که در مورد یکی از رخداد‌های حال و یا آینده است قرار داد. اما q نشانگر گزاره صادقی است که به دنبال تحقق p و در نتیجه تحقق آن، محقق می‌شود. خطای مثال‌های نقض پیش‌گفته در این است که از اصل انتقال به عنوان کمانی برای پرتاب کردن اجتناب‌ناپذیری به زمانی عقب‌تر استفاده می‌کند. حال آنکه اصل انتقال به عنوان اصلی در حرکت رو به جلو مورد توجه بوده و گزاره q، گزاره‌ای ناظر به آینده است و نه گذشته. مثلاً در مثال زاگزبسکی ابتدا تام در زمان T_1 به دیوار تکیه می‌دهد و سپس در زمان بعد، مجموعه شرایط علی لازم برای انفجار بمب فراهم می‌شود و یا در مثال ویدرکر چون سام رادیوم خود را پیش از زمان T از بین برده است، در زمان T دیگر هیچ تشعشعی صورت نمی‌گیرد.

او در بررسی مواردی که از نظر زمانی به این ترتیب هستند، می‌پذیرد که β معتبر نیست. حوادث آینده، ممکن است مرتبط باشد به اینکه فاعل در زمان خاصی در گذشته در چه موقعیتی نسبت به انجام آن دسته از اعمال خود قرار دارد که مرتبط با حوادث آینده هستند. اگر فاعل این را در دایره توان و قوه خود داشته باشد که به صورت متفاوتی آن اعمال را در گذشته انجام دهد و یا به عبارتی آن عمل برای فاعل در گذشته قابل اجتناب بوده باشد؛ حوادث آینده نیز می‌تواند چیز دیگری باشد و ضرورتاً به آن طریقی که محقق شده، نخواهد بود. (O'Connor, 2000, 8)

آنچه اکابر سعی در توضیح آن دارد، هر چند که خود او به این نام از آن یاد نمی‌کند، در واقع همان قانون تقدم علت بر معلول است. طبق این قانون اگر q نتیجه و پیامد p و به عبارتی معلول آن باشد، در زمانی متأخر بر p محقق می‌شود و نه پیش از آن.^{۳۰} و اگر q از ضرورت و اجتناب‌ناپذیری برخوردار است این ضرورت از وجود p و به دنبال ضروری بودن آن ناشی خواهد شد و نه قبل از آن. با توجه به این نکته اکابر در جهت حفظ اعتبار و عمومیت صدق β ، قیدی را برای گزاره‌هایی که در موقعیت q در قاعده β قرار می‌گیرند، وضع می‌کند، از این قرار که «این گزاره در زمانی بعد از زمانی که گزاره p صادق است، صادق باشد». ما این قاعده اصلاح شده را β_3 می‌نامیم. β_3 همان ساختار β را دارد و از همان عملگر N در هر دو مقدمه استفاده می‌کند، اما برای گریز از مثال‌های نقض مقید است به تصریح بر اینکه «قاعده در مورد هر p و q ای معتبر است که q پس از p صادق باشد». (O'connor, 1993, 209)

پاسخ ژینت به مثال‌های نقض β

ژینت نیز به طریقی به بازسازی اصل انتقال پرداخته و صورتی ترمیم شده از آن ارائه می‌کند. او با تکیه بر «اصل ثبات گذشته» بحث را پیش برده و از این نمادها استفاده می‌کند:

$O_{st} P$: برای فاعل s ممکن است که در زمان t ، مورد P را محقق کند.

a_t : گزاره‌های صادقی که در زمان t و یا بعد از زمان t اتفاق افتاده‌اند.

b_t : گزاره‌های صادقی که پیش از زمان t اتفاق افتاده‌اند.

حال با توجه به این نمادها به ازاء هر s, t, b_t, a_t که در نظر بگیریم، اصل انتقال از این قرار است:

$$[N_{st} b_t \& N_{st} (b_t \supset a_t)] \quad N_{sta_t}$$

« $N_{st} b$ » در اینجا بیان نمادینی است برای اشاره به اصل ثبات گذشته که با رمزگشایی از معنایش این عطفیه را خواهیم داشت: «گزاره b صادق است و این در توان و قوه S نیست که در زمان t ، b را تبدیل به $\sim b$ کند». حال با توجه به نمادهای بالا طرف دوم این عطفیه یعنی «این در توان و قوه S نیست که در زمان t ، b را تبدیل به $\sim b$ کند» را می‌توانیم در این قالب بیاوریم: « $\sim O_{st} \sim b$ ».

ژینت با فرض اینکه b_t و a_t فقط مشتمل بر واقعیات و حقایق باشد؛ به جای عملگر « $N_{st} b$ » برای بیان اجتناب‌ناپذیری گذشته از « $\sim O_{st} \sim b$ » استفاده می‌کند و به این صورت از اصل انتقال می‌رسد:

$$[\sim O_{st} \sim b \& \sim O_{st} (b_t \& \sim a_t)] \quad \sim O_{st} \sim a_t$$

سیس با عکس کردن گزاره فوق به ازاء هر s, t, b_t, a_t ای که در نظر گرفته شود؛ به این صورت می‌رسد:

$$O_{st} \sim a_t \supset [O_{st} (b_t \& \sim a_t) \vee O_{st} \sim b_t]$$

این عبارت عکس شده ما در یک بیان غیرنمادین از این قرار است که «تنها در صورتی برای s ممکن است که در زمان t گزاره در واقع صادق a_t (آنچه در زمان t و بعد آن اتفاق می‌افتد) را کاذب کرده و

تبدیل به $\sim a_t$ کند که در مورد گزاره b_t (آنچه پیش از زمان t اتفاق افتاده است) یکی از این دو حالت تحقق یابد: (الف) برای فاعل S ممکن باشد که در زمان t این حالت را محقق کند که b_t صادق باشد و a_t کاذب. و یا (ب) برای S ممکن باشد که در زمان t موجب کذب b_t باشد (ibid, 214-215). اما با توجه به اصل ثبات گذشته حالت دوم در انفصالی بالا (ب) قابل تحقق نیست. حالت اول (الف) نیز در واقع صورتی بسط یافته از همان چیزی است که اکابر در مقام دفاع از β آورد. این حالت در واقع به آینده نظر دارد و اینکه فاعل بتواند با توجه به آنچه که تا کنون محقق و ثابت شده است، بر آنچه در آینده خواهد آمد؛ تأثیرگذار باشد. اما هیچ یک از مثال‌های نقض همان‌طور که پیش از این نیز گفتیم به این صورت نبوده و همه در واقع ناظر به گذشته‌اند و نه آینده.

نتیجه‌گیری

اصل انتقال ضرورت (β) از جایگاهی ویژه در باور به ناسازگاری اراده آزاد با تعیین علی برخوردار است. چرا که تمامی استدلال‌های ناسازگار باوران بر مدعیان به نوعی به استدلال پیامد بازمی‌گردد و استدلال پیامد بر مبنای اعتبار اصل انتقال ضرورت، بنا شده است. ضرورتی که به انتقال آن در β نظر داریم و با عملگر N نشان داده می‌شود، ضرورت فیزیکی است. لذا به نظر می‌رسد که معنای کامل عملگر Np از این قرار است: « p صادق است و هیچ فاعلی در هیچ زمانی نمی‌تواند در جهان بالفعل p را به $\sim p$ تبدیل کند» هر چند که ممکن است فاعل از این توانایی برخوردار باشد که در جهان‌های ممکن دیگر آن را به $\sim p$ تبدیل کند و یا به عبارت دیگر تبدیل آن به $\sim P$ منطقیاً ممکن بوده و مستلزم هیچ تناقضی نباشد. β علیرغم تمام حجه‌هایی که به آن شد، اگر مقید به این قید شود که قاعده در مورد هر p و q ای معتبر است که q پس از p صادق باشد؛ همچنان پاسخ‌گو خواهد بود و از طریق ابطال آن نمی‌توان به استدلال پیامد و ناسازگار باوری خدشه‌ای وارد کرد.

پی‌نوشت‌ها

1. consequent argument
 2. the transfer of necessity
 3. determinism
 4. the state of the entire physical world at an instant
 5. the laws of nature
 6. fixity of the past
 7. fixity of the laws
۷. این گزاره، گزاره مرکبی است که از عطف تعداد بسیار زیادی از گزاره‌های بسیط تشکیل یافته است.
8. modal operator
 9. unavoidability

10. logical necessity
11. avoidability
12. Inwagen
13. O' Connor
14. Ginet
15. physical necessity
16. impossibility
17. closure Principle
18. prefixed premises
19. modal law
20. Mc Kay
21. Johnson
22. principle of agglomeration
23. Slote
24. $Np, \Box (p \supset q) \quad Nq$
25. Widerker
26. undetermined
27. Zagzebski
28. power necessity
29. causal necessity

۳۰. شایان ذکر است که نزد فیلسوفان مسلمان علت تامه بر معلول خود به تقدم علی مقدم است، ولی از جهت زمانی با آن مقارن است. به دیگر سخن، ممکن نیست معلول از جهت زمانی پس از علت تامه محقق شود، بلکه ضرورتاً تحقق این همزمان است. اما در نزد بسیاری از فیلسوفان غربی تقدم علت بر معلول نوعی تقدم زمانی است.

31. contraposition

فهرست منابع

- Roderick M.Chisholm (1976). *Person And Object (a metaphysical study)*, London: George Allen & Unwin Ltd.
- Fischer, John Martin (1995). *The Metaphysics Of Free Will*, Oxford: Blackwell.
- Fischer, John Martin/ Mark Ravizza (1995). *When The Will Is Free?*, In T.O'Connor (ed.) *Agents, Causes And Events*, New York: Oxford University Press.
- Ginet, Carl (1983). In Defense Of Incompatibilism, *Philosophical Studies*, vol. 44, No.3.
- Ginet, Carl (1990). On *Action*, Cambridge: Cambridge University Press).

- Kapitan, Tomis (2001). A Master Argument For Incompatibilism, Robert.Kane (ed.), *the Oxford Free Will Handbook*, New York: Oxford University Press.
- Kane, Robert (1996). *The Significance of Free Will*, New York: Oxford University Press.
- McKay, T. / D. Johnson (1996). A reconsideration of an argument against compatibilism, *Philosophical Topics*, Vol. 24.
- O'Connor, Timothy (2000). *Person And Causes*, New York: Oxford University Press.
- O'Connor, Timothy (1993). On the Transfer of Necessity, *Noûs*, Vol. 27, No. 2, 1993.
- Pink, Thomas (2004). *Free Will: A Very Short Introduction*, New York: Oxford University Press.
- Suaster, Danilo (2004). Incompatibilism And The Logic Of Transfer, *Acta Analytica*, Vol. 19, Issue 33.
- Taylor, Richard (1983). *Metaphysics*, ed.3, New Jersey: Englewood Cliffs.
- Van Inwagen, Peter (1986). *An Essay on Free Will*, New York: Oxford University Press.
- Van Inwagen, Peter (1982). The Incompatibility Of Free Will And Determinism, G.Watson (ed.), *Free Will*, New York: Oxford University Press.
- Van Inwagen, Peter (1995). When Is The Will Free?, T.O'Connor (ed.), *Agents, Causes And Events*, Oxford: Oxford University Press.
- Vihvelin, Kadri (1988). The Modal Argument for Incompatibilism, *Philosophical Studies*, Vol.5 3, No.2.
- Widerker, David (1987). On an Argument for Incompatibilism, *Analysis*, Vol. 47.
- Zagzebski, Linda (1991). *The Dilemma of Freedom and Foreknowledge*, New York: Oxford University Press.